

جایگاه هنر در آموزش عمومی

زهرا احمدی

بر اساس تازه‌ترین تعاریف، سواد دیگر به مهارت خواندن، نوشتن و شمردن محدود نمی‌شود. طبق این استانداردها مهارت شناخت، درک، تفسیر و تحلیل، خلق کردن و برقراری ارتباط با اطرافیان هم نوعی از سواد محسوب می‌شوند. اگر با این تعریف از سواد بخواهیم سیستم آموزشی حاکم بر جامعه را محک بزنیم، به نظر می‌رسد که با ناکارآمدی و چند پارگی در آموزش روبه‌رو هستیم و لازم است هر چه زودتر دست به تغییرات اساسی بزنیم. آموزش و تربیت نسل آینده مساله‌ای نیست که بتوان بر آن چشم پوشید یا بار این مسوولیت را تنها بر دوش والدین و موسسه‌های خصوصی گذاشت.

سیستم آموزشی در هر کشور و با هر فرهنگی مستلزم تغییر و همگام شدن با نیاز روز افراد در جامعه است. با تعریف فوق از سواد به خوبی مشخص است درس‌هایی که در سیستم آموزشی ما به عنوان پایه در نظر گرفته شده‌اند، پاسخگویی نیاز کودکان ما نیستند و جای خالی بسیاری از دروس، از جمله هنر به عنوان درس پایه، احساس می‌شود. تا به حال درس هنر، اغلب به عنوان رفع تکلیف یا پر کردن ساعات خالی در برنامه آموزشی به کار برده شده است.

این نیاز تا ورود دانش‌آموز به هنرستان به تعویق انداخته می‌شود و این در صورتی است که همین دروس، در هنرستان هم به علت کمبود لوازم آموزشی، تفاوت‌چندانی با دروس تئوریک دبیرستان ندارد. هر چند، کودکی که هیچ شناختی از هنر ندارد شاید به سختی بتواند میزان علاقه خود را برای انتخاب هنر به عنوان یک رشته تحصیلی تمییز دهد.

اگر این اراده صورت بگیرد که هنر به عنوان یک درس پایه وارد سیستم آموزشی شود، شاید بتوان به معنی سواد جهانی از نظر یونسکو نزدیک شد. در جهانی که برای رسیدن به آرامش و داشتن دیدی رو به آینده، حلقه مفقوده‌ای به نام ارتباط وجود دارد، هنر، کلیدی کارآمد برای ایجاد ارتباط موثر در جامعه است.

تجربه دیگر کشورها نشان می‌دهد که آموزش هنر به شکلی اساسی، تاثیر غیر قابل چشم‌پوشی در بهبود روابط انسانی داشته است. کودکی که بتواند از اولین سال‌های ورود به جامعه با همسالان و اعضای خانواده خود ارتباط برقرار کند، این امکان را دارد که اولین قدم را برای

درك، تحليل و تفسير و شناخت بردارد. آموزش هنر در قالب بازي گروهي اما با ديدي جدي، از پيش طراحي شده و تحت نظر مربيان آموزش ديده اين قدم بزرگ را رقم خواهد زد.

با آموزش هدفمند هنر به افراد به خصوص از سنين پايين، امکان برقراري ارتباط با اطرافيان و توانايي حل مساله، ابراز وجود و خود بيانگري، همراه با افزايش خلاقيت و مهارت‌هاي مرتبط با آن در فرد شكوفا ميشود و همچنين او در بروز احساسات دروني، خودشناسي و ايجاد حس اعتماد به توانايي‌هاي فردي توانمند ميشود.

اين موارد تنها بخش بسيار كوچك اما مهم از لزوم پرداختن به آموزش هنر از مقاطع پايين در مدارس است؛ زماني كه سيستم عصبي در حال رشد است و ميتوان بهترين تاثير را بر آن گذاشت. تربيت و پرورش مربيان مسووليت‌پذير و آگاه به اين حيطه و عدم تبعيض در آموزش فراگير در شهرها، روستاها و استان‌ها از اولويت‌هاي اساسي براي كارآمدي چنين برنامه‌اي است، زيرا تمام كودكان به يك اندازه از درجه اهميت برخوردارند.

تامين نيروي انساني متخصص در جامعه، علاوه بر آموزش به پرورش افراد كارآمد و پراميدي نياز دارد كه در کنار شناسايي توانايي و استعدادهاي خود، قدرت ارتباط موثر با ديگران و جامعه و آرايه توان و هنر خود را دارند. نتايج چنين آموزش و پرورشي، زيربناي مستحكمي براي ديگر بخش‌هاي جامعه خواهد بود.